

عرفان در افق اندیشه استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

چکیده

در این مقاله بر آن شده‌ایم تا «عرفان» را از دیدگاه استاد شهید مطهری بررسی کرده، به تبیین نگرش‌ها و گرایش‌های عرفانی او بپردازیم؛ چه این‌که استاد، عرفان را از نوع شناخت شهودی و مبتنی بر سیر و سلوک عملی دانسته تا انسان عارف سالک، از مرحله «فهمیدن» به منزل «رسیدن» و دیدن» تکامل یافته، به مقام توحید در مراتب گوناگون نائل شود که عرفان را با توحید ناب و انسان کامل نسبتی تام و تمام خواهد بود و در این جهت برخی از اصول عرفانی از وحدت شخصی وجود، سلوک و شهود، ریاضت و عشق و محبت بررسی شده و استاد، مقوله «وحدت وجود» را در مقام تصور و تصدیق از نوع سهل و ممتنع دانسته، معتقد است: بسیار اندکند کسانی که به حقیقت معنا و ماهیت آن می‌پردازند.

به اعتقاد استاد، عرفان با تصوف فرق دارد و اولی را مقوله‌ای فرهنگی و دومی را اجتماعی می‌داند و به شدت بر نظریه اصالت، استقلال و غنای عرفان اسلامی و زایش و رشد و بالندگی عرفان اسلامی از دامن فرهنگ و آموزه‌های قرآنی - روایی تأکید دارد و نظریه بیگانه بودن عرفان با آموزه‌های اسلامی یا التقاطی و تلفیقی بودن عرفان اسلامی با عرفان‌های هندویی، مسیحی و... را نقد کرده، نمی‌پذیرد؛ اگر چه تأثیر و تأثر فرهنگ‌های اخلاقی - عرفانی را با عرفان اسلامی قبول دارد.

و نیز در این مقاله بر آن شدیم تا به تجلیات و نماد و نمونه‌ای از گرایش‌های عرفانی استاد شهید مطهری و تحول تکاملی اندیشه، انگیزه و عمل وی از حکمت به عرفان به‌ویژه در اواخر عمر گرانبهایش اشاراتی داشته باشیم.

واژگان کلیدی: عرفان، وحدت وجود، ریاضت، عشق و محبت، اخلاق، حکمت و فلسفه و...

مقدمه

تفسیری که از شاکله و شخصیت استاد شهید مطهری در اذهان خاص و عام وجود دارد، این است که او را شخصیت فلسفی و حکمی می‌دانند و همین بُعد وجودی استاد، ظهور بیش‌تری دارد و اکثر نوشته‌ها و گفته‌های آن متفکر بزرگ نیز از خردورزی و عقل‌گرایی او در تبیین اندیشه و بینش و حتی گرایش‌های دینی حکایت می‌کند که حکمت اندیشی و فلسفه‌ورزی او بر هیچ اهل معرفتی پوشیده نیست؛ اما به این معنا نیست که در عرصه‌ها و ساحت‌های دیگر از مطالعات، اظهارنظر و تضرع ویژه بهره‌مند نبوده است؛ بلکه شخصیت جامع‌الاطراف شهید مطهری جواز ابراز اندیشه و اظهار رأی صائب و ثاقب وی را در ابعاد گوناگون تفکر دینی نیز منطقی و معقول می‌نماید؛ به‌ویژه این‌که گرایش‌های علمی و عملی استاد شهید به مقوله عرفان پژوهی در اواخر عمر شریفش، موارد معیار سنجش، و ارزیابی، استخراج و تبیین دیدگاه‌های عرفانی او را نیز مطلوب، بلکه ضرور می‌کند؛ افزون بر این‌که از صاحب نظری و کارشناسی ژرف‌اندیش، با گستره علمی و مطالعاتی فراوان، نیازشناسی، زمان‌شناسی و درک و درد دینی که استاد داشت، انگیزش بیش‌تری را فراروی ما می‌نهد تا نگرش‌ها و گرایش‌های عرفانی - سلوکی وی را بیش از پیش مورد کاوش معرفتی قرار دهیم و این ساحت معرفتی شهید مطهری نیز به اصحاب معرفت و ارباب فضیلت و دانش‌پژوهان و حقیقت‌جویان معرفی شود؛ چه این‌که در آثار و اثمار گونه‌گون گفتاری و نوشتاری یا بیانی و بنانی آن متفکر اسلام‌شناس، مواضع گوناگونی یافت می‌شود که زمینه‌ها و بسترهای کافی را در حصول و تبیین این وجه شخصیتی وی در اختیار ما می‌نهد. بدیهی است ذهن و زبان و قلم استاد به تفکیک قلمرو و گستره هر کدام از فلسفه و عرفان و حکمت عقلی و شهودی به‌طور کامل آشنا بود و التزام عملی استاد در رهاوردهای علمی‌اش در امتیاز مقوله‌های حکمی - عرفانی کاملاً مشهود است؛ اما چه توان کرد که اشتراکات فراوان در حوزه‌های نظری هر کدام از معرفت فلسفی و عرفانی و این‌که زبان عرفان «فلسفه» و «فلسفی» است

(مطهری، ۱۳۶۲: ص ۱۹۰)، زمینه‌های لازم را در نوع نگرش‌ها و گرایش‌های استاد به صورت جامع فراهم ساخت؛ به ویژه آن‌که راه برهان و عرفان و معرفت استدلالی و ذوقی را مانعاً الاجتماع ندانسته، هر دو را دارای ارزش معرفتی قلمداد می‌کرد و حتی معتقد بود که ترجیح یکی بر دیگری، از نظر علمی و معرفتی بیهوده است:

... به نظر ما، سخن از ترجیح آن راه بر این راه بیهوده است. هر یک از این دو راه، مکمل دیگری است و به هر حال، عارف، منکر ارزش راه استدلال نیست (مطهری، ۱۳۶۰: ص ۱۴۶ - ۱۵۴).

به همین میزان، دو هدف ما را بر آن داشت تا به تبیین اجمالی نگرش‌ها و گرایش‌های عرفانی استاد شهید اهتمام ورزیم: ۱. اندیشه‌ها و نگرش‌های عرفانی استاد از لابه‌لای آثارش استخراج و به آگاهان جامعه به‌ویژه نسل جوان و روشنفکر معرفی شود و تبیین‌های عرفانی و اصول و معیارهای اندیشه آن شهید فرزانه و پاسنگویی‌هایی که به برخی سؤالات و شبهات در حوزه عرفان، ادبیات عرفانی و شخصیت‌های عرفانی - ادبی داده، مغفول و مهجور نماند و این ساحت پربرکت معرفتی استاد نیز در جامعه علمی حضور و ظهور داشته باشد.

۲. روح و روحیه عرفانی و گرایش‌های سلوکی و درد سیر و سلوکی استاد شهید در لابه‌لای معارف فلسفی و عقلانی‌اش پوشیده نماند و فقط تفسیر تک‌بعدی و تک‌ساحتی از شخصیت علمی و عملی استاد نداشته باشیم. افزون بر این، گرایش‌های عرفانی - سلوکی در عرفان عملی که استاد شهید در اواخر عمر شریفش یافته و تحوّل در شخصیت وی شمرده شده است نیز مطرح می‌شود تا مورد توجه جدی قرار گیرد. از سوی دیگر، اعتقاد خاص استاد به عرفان اصیل اسلامی که آن را دارای اصالت، استقلال و غنایی ویژه می‌دانست، تبیین، تحکیم و از آن دفاع شود و به‌ویژه در برابر اندیشه‌هایی که عرفان را غیراصیل، غیرمستقل و حتی بیگانه و وارداتی می‌دانند و برخی نیز با کمی تسامح، آن را تلفیقی و التقاطی قلمداد می‌کنند،

لازم می‌نماید که نگرش‌ها، بینش‌ها، اعتقادات و حتی نظریه استاد در اصالت، استقلال و جامعیت عرفان اسلامی به‌طور کامل تبیین و آشکار شود.

استاد شهید، «اصالة الفطره‌ای» است (ر.ک: رودگر، ۱۳۸۰: ص ۲۷) و «فطرت را ام‌المعارف می‌داند (مطهری، ۱۳۷۵: ص ۲۵۰) و در تعبیری روشن و شفاف و مستدل و مبرهن می‌فرماید:

از نظر ما، راز تکامل را در «فطرت» انسان باید جست‌وجو کرد.

عرفانی که شهید مطهری از آن سخن می‌گوید و در بطن و متن آموزه‌های قرآنی و حدیثی و سنت و سیره علمی و عملی معصومان‌علیهم‌السلام ریشه دارد و هم‌اره فطرت انسان به چالش کشیده می‌شود، تا «لیستادوهم میثاق فطرته» تحقق یابد، شناخت آن نوع از عرفان رنگ و بوی دیگری دارد که به انسان درد خدا و درد خلق و گرایش به درون و برون را توأمان عنایت می‌کند؛ بدین سبب، از خودآگاهی عرفانی به‌صورت راز سیر و سلوک یا عرفان عملی و نیل به مقام توحید و کمال سخن به میان می‌آورد (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۳۲۴ - ۳۲۴)؛ پس معرفت به خود، محاسبه خود و مراقبت از خویشتن، سرمایه‌های اصلی عرفان اسلامی هستند.

چیستی عرفان و اقسام آن از دیدگاه استاد شهید مطهری

عرفان، شناخت حق و اسما و صفات الهی از طریق تهذیب نفس و تزکیه و طهارت درونی است که در اثر سیر و سلوک حاصل می‌شود و تفسیر ویژه‌ای از عالم و آدم یا جهان هستی ارائه می‌کند؛ در پرتو آن، عالم را جلوه حق و مظهر اسمای حُسنای الهی می‌بیند و «توحید»، واپسین مقصد سیر و سلوک عارف است؛ توحیدی که وجود حقیقی را منحصر در خدا دانسته، ماسوای الهی را تجلیات آن وجود و «نمود» می‌داند، نه «بود»؛ یعنی اگر در حکمت و فلسفه از «بود و نبود» و در اخلاق از «باید و نباید» بحث می‌شود، در عرفان از «بود و نمود» بحث می‌شود و در تفسیر عرفانی هستی، وجهه الهی و معنوی، وجه اصیل و حقیقی

قلمداد می‌شود؛ پس در عرفان از دو مقوله «خدا» و «انسان کامل» یعنی توحید و موحد سخن به میان می‌آید که «شهود توحید» یا «توحید شهودی» و راه رسیدن به مقام منیع توحید ناب و عرفانی در منازل و مقامات تعریف‌پذیر و تحقق بردار است که سالک باید لزوماً در سیر و سلوک به آن دست یازد. به تعبیر استاد شهید مطهری، «توحید عارف یعنی طیّ طریق کردن و رسیدن به مرحله جز خدا هیچ ندیدن» (همو، ۱۳۶۲: ص ۱۸۸). عرفان از منظر استاد، به دو بخش عرفان علمی و عرفان عملی تقسیم‌پذیر است که از دو جنبه می‌توان درباره آن‌ها بحث کرد: ۱. جنبه فرهنگی - عرفان؛ ۲. جنبه اجتماعی - تصوّف که دو بخش علمی و عملی وابسته به جنبه علمی و فرهنگی عرفان قلمداد شده است؛ اگرچه عرفان علمی اشتراک‌ها و افتراق‌هایی با اخلاق داشته و عرفان عملی به «سیر و سلوک» در عرفان نامگذاری شده است که سالک برای نیل به قلّه منیع انسانیت یعنی «توحید»، باید مراحل و منازل را بپیماید و در فهم و طریقت چنین مراحل و مقاماتی و این‌که چه باید بکند و چه حالتی برای او حاصل می‌شود، واردات قلبی‌اش چه و چگونه است و چه وظایف و مراقبت‌هایی را باید اعمال کند و سالک به‌طور کامل باید از راه و رسم منزل‌ها آگاه باشد، به انسان کامل یا خضر راه، پیر طریق، مراد، طایر قدس، و... نیازمند است؛ یعنی در رسیدن به توحید و مقام توحّد سالک، سیر و سلوک و پیر راه، لازم است تا از خطر گمراهی برهد و به سر منزل مقصود برسد و تلائم و تعامل، تلازم و ترابط ویژه‌ای بین عرفان علمی و عرفان عملی برقرار است که در سیر و سلوک عرفانی متجلی می‌شود و استاد شهید، روی این مقوله‌ها بسیار تأکید دارد (همان: ص ۱۸۷). در این‌جا لازم است بر اساس اندیشه‌ها و نگرش‌های استاد، اشتراک‌ها و افتراق‌هایی را که بین عرفان و فلسفه و عرفان و اخلاق وجود دارد، مطرح سازیم.

اشتراک و افتراق عرفان و فلسفه

استاد مطهری معتقد است: چون عرفان نظری به تفسیر هستی می پردازد و از خدا، جهان و انسان بحث می کند، مانند فلسفه الهی، دارای موضوع، مبادی و مسائل است و حتی اعتقاد دارد که اگرچه استدلال های عرفانی از مایه های عرفانی و کشفی و ذوقی استفاده می کند، به زبان دیگری یعنی فلسفه تعبیر و تبیین می شود (همان: ۱۹۰). در هر حال، عرفان و فلسفه در این که به تفسیر هستی و نوعی جهان بینی می پردازند مشترکند؛ اما در دو ناحیه با هم امتیازاتی دارند:

أ. اختلاف و افتراق در ناحیه بینش ها؛

ب. اختلاف و افتراق در ناحیه روش ها.

أ. در ناحیه بینش ها، از نظر عارف فقط خدا اصالت دارد و ماسوای الهی همه نمودها و مظاهر خدای سبحان هستند و عرفان به وحدت شخصی وجود یا وجود ذات مظاهر اعتقاد دارد؛ در حالی که در فلسفه، هم خدا و هم غیرخدا اصالت دارند، جز این که خدا واجب الوجود و قائم بالذات و غیرخدا ممکن الوجود و قائم بالغير و معلول واجب الوجود یعنی وجود ذات مراتب هستند.

عارف در بینش خویش به شهود حقیقت نائل می شود و به مقام قرب الهی و فنا در ذات خدا می رسد؛ البته با قدم سیر و سلوک؛ ولی فیلسوف در بینش خویش فقط به «فهم جهان» و داشتن تصویری جامع و کامل از جهان در ذهن خویش می پردازد؛ یعنی در بینش عرفانی سخن از سلوک و شهود یا «شدن»، و در بینش فلسفی سخن از «شناختن» و «فهمیدن» است.

ب. در ناحیه روش ها، روش عرفانی، سلوکی و مبتنی بر تزکیه و تهذیب نفس و نورانیت باطنی است، و روش فلسفی بر عقل و استدلال و برهان تکیه دارد که در روش ها، اختلاف از ابزارهای معرفتی هر کدام از فیلسوف و عارف حادث و حاصل می شود به این که ابزار معرفتی عارف، قلب و دل، و ابزار معرفتی فیلسوف، «عقل و ذهن» است و به همین دلیل، استاد

مطهری، در مواضع گوناگون پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم و جاهای دیگر درباره تبیین فلسفی و مسائل فلسفی می‌فرماید:

«تا ذهن را نشناسیم نمی‌توانیم فلسفه را بشناسیم» (مطهری، ۱۳۶۲: ص ۵۴: ۱۳۶۲/۲: ص ۱۳۲). مباحث عرفانی، چه نظری و چه عملی، بر روی شناخت دل و راه قلب و فطرت قلبی و باید و نیایدهای سلوکی تکرار و تأکید می‌کند؛ بدین سبب، در فرق نهادن ابزاری و متدیک حکمت و عرفان می‌نویسد:

ابزار فیلسوف، عقل و منطق و استدلال است؛ ولی ابزار کار عارف، دل، و مجاهده و تصفیه و تهذیب و حرکت و تکاپو در باطن است (همو، ۱۳۶۲: ص ۱۹۱).

استاد شهید، امتیازاتی را که بین نحله‌ها و نظریه‌های مختلف فلسفی از حکمت مشاء، اشراق و حکمت متعالیه وجود دارد نیز به‌طور کامل تبیین کرده است که در فهم نگرش‌ها، روش‌ها، بینش‌های فیلسوفان و فلسفه‌های متنوع کاربرد فراوان دارد (همان: ص ۱۰۰ - ۱۱۳).

وی در پایان به‌طور کلی در افتراق حکمت و عرفان می‌نویسد: از نظر حکمت الهی، هدف خصوص معرفه‌الله نیست؛ بلکه هدف، معرفت نظام هستی است؛ آن‌چنان که هست. معرفتی که هدف حکیم است، نظامی را تشکیل می‌دهد که البته معرفه‌الله رکن مهم این نظام است؛ ولی از نظر عرفان، هدف، منحصر به معرفه‌الله است. از نظر عرفان، معرفه‌الله، معرفت همه چیز است. همه چیز در پرتو معرفه‌الله و از وجهه توحیدی باید شناخته شود و این‌گونه شناسایی فرع بر معرفه‌الله است. (همان: ص ۱۰۰ - ۱۱۳)

اشتراک‌ها و افتراق‌های عرفان عملی و اخلاق

استاد شهید، مطهری (ره) ضمن این‌که اخلاق را مقدمه عرفان عملی می‌داند و بخش عملی عرفان را مانند اخلاق و علم اخلاق (همان: ص ۱۸۷ و ۱۸۸) می‌شمرد - چون هر دو درباره روابط انسان با خدا، جهان و انسان «یاچه باید کردها» و وظایف او بحث می‌کنند که در

حقیقت، نقطه اشتراک عرفان و اخلاق است - به تفاوت‌ها و افتراق‌های هر کدام از عرفان و اخلاق نیز اشاراتی دارد که عبارتند از:

۱. عملاً بحث عرفان عملی درباره رابطه «انسان با خدا» است. اگرچه درباره رابطه انسان، جهان و خود نیز بحث می‌کند، چنین ضرورتی درباره بحث از رابطه انسان با خدا، در همه سیستم‌های اخلاقی وجود ندارد و اگرچه فقط در سیستم‌های اخلاق دینی و مذهبی این بُعد مورد توجه و عنایت قرار گرفته است.

۲. سیر و سلوک عرفانی «پویا» یعنی مبتنی بر طیّ منازل، مراحل و مقامات است که رابطه ویژه‌ای از نوع رابطه‌علّی و معلولی بین منازل و مقامات برقرار است؛ اما در اخلاق، چنین ماهیت و رابطه‌ای وجود ندارد که اخلاق ساکن و ایستا است؛ یعنی از نقطه آغاز و انجام و مراحل و مقامات سخنی به بیان نیامده است؛ بدین سبب در عرفان «صراط» و تربیت منازل در طریقت وجود دارد؛ اما در اخلاق چنین نظام، ساختار و ترتبی وجود ندارد.

۳. عناصر روحی اخلاق، محدود به معانی و مفاهیمی است که اغلب آن را می‌شناسیم؛ اما عناصر روحی عرفانی، گستره و قلمرو گسترده‌تری دارد که در سیر و سلوک عرفانی یک سلسله واردات، احوال، کشف و شهودها و تجربیات عرفانی وجود دارد که به سالک آن راه منحصر است و دیگران از آن بی‌خبر و بی‌بهره‌اند (برگرفته از همان: ص ۱۸۹-۱۸۷).

نسبت عرفان با اسلام

یکی از پرسش‌های محوری و بنیادی که در گذشته و حال وجود داشته و دارد و بسیاری از متفکران، اعمّ از مورّخان، حکیمان، عارفان، فقیهان و... را به خود مشغول کرده و امروز، در معرفت‌شناسی فلسفه علم، فلسفه دین و فلسفه عرفان نیز به شدت مورد توجه اصحاب پژوهش و معرفت است، پاسخ به این سؤال است که بین عرفان با دین و به ویژه عرفان با اسلام چه نسبتی برقرار است که پاسخ درست و جامع به این پرسش، بسیاری از شبهات و سؤال‌های دیگری را نیز حلّ و فصل می‌کند؛ برای مثال، آیا عرفان دینی داریم یا نه؟ آیا

عرفان اسلامی داریم یا نه؟ یا اساساً عرفان، فرادینی و فرامذهبی است و در قالب ادیان نمی‌گنجد و می‌توان عرفان منهای دین و مذاهب نیز داشت؛ یعنی حتی عرفان غیر دینی یا الحادی یا...؟ همواره نزاع‌های سختی بین فرقه‌های گوناگون اسلامی و مشارب گونه‌گون دینی نیز وجود داشت...؛ اما در این میان، استاد شهید مطهری (ره) یک عقیده خاصی دارد که با کمال شجاعت و صراحت و صداقت می‌نویسد:

یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت و تکامل پیدا کرد، علم عرفان است (همان: ص ۱۸۶)؛

یعنی بستر تولد، تکامل، زایش و رویش عرفان را فرهنگ اسلامی می‌داند و بین اسلام، معارف اسلامی و فرهنگ اسلامی و عرفان چه علمی و چه عملی نسبت وجودی و استکمالی قائل است و می‌نویسد:

عرفان، هم در بخش عملی و هم در بخش نظری، با دین مقدس اسلام تماس و اصطکاک پیدا می‌کند؛ زیرا اسلام مانند هر دین و مذهب دیگر و بیش‌تر از هر دین و مذهب دیگر، روابط انسان را با خدا و جهان و خودش بیان کرده و هم به تفسیر و توضیح هستی پرداخته است (همان: ص ۱۹۱)،

و در نسبت‌شناسی و نسبت‌سنجی عرفان با اسلام می‌نویسد:

البته عرفای اسلامی هرگز مدعی نیستند که سخنی ماورای اسلام دارند و از چنین نسبتی سخت تبرّی می‌جویند. بر عکس، آن‌ها مدعی هستند که حقایق اسلامی را بهتر از دیگران کشف کرده‌اند و مسلمان واقعی آن‌ها می‌باشند. عرفا چه در بخش عملی و چه در بخش نظری، همواره به کتاب و سنت و سیره نبوی و ائمه اکابر صحابه استناد می‌کنند (همان: ص ۱۶۱).

مایه‌های اصلی و سرچشمه‌های اولیه عرفان اسلامی از دیدگاه استاد مطهری، «اسلام» و فرهنگ اسلامی است که در تفسیر عالم وجود و هستی‌شناسی‌های اسلامی متجلی شده و

چون روابط چهارگانه ۱. رابطه انسان با خدا، ۲. رابطه انسان با خود، ۳. رابطه انسان با جامعه، ۴. رابطه انسان با جهان از حیث نظری و عملی در مکتب و فرهنگ اسلامی به خوبی و با حساسیت و جامعیتی خاص تبیین شده است، لایه‌هایی از نگرش‌ها و گرایش‌های اسلامی و فرهنگ اسلامی، لایه‌های باطنی و عرفانی است که عارفان از آموزه‌های اسلامی و متون و بطون معارف اسلامی استخراج و نظام‌مند ساخته‌اند؛ اگرچه استاد شهید، سه نظریه را در نسبت‌شناسی اسلام با عرفان مطرح و تفسیر می‌کند که عبارتند از:

أ. نظریه گروهی از محدثان و فقیهان اسلامی در عدم پابندی عارفان به اسلام و عوام فریبی آن‌ها در استناد سازی عرفان به کتاب و سنت، یعنی از دید این گروه، عرفان هیچ نسبت و ربطی به اسلام ندارد.

ب. نظریه گروهی از متجددان معاصر که معتقدند: عرفان و تصوف، نهضتی از سوی ملل غیر عرب ضد اسلام و عرب، زیر پوششی از معنویت بوده است؛ یعنی معتقدند: عرفان، نهضتی وارداتی و بیگانه برای ضدیت با اسلام و مسلمانان بوده است و به تعبیر استاد شهید مطهری، گروه اول، با تکیه بر اسلام و توده‌های مسلمان با «عارفان» و «عرفان» ستیز و مبارزه می‌کنند و گروه دوم با تکیه بر شخصیت برخی عارفان با اسلام مبارزه می‌کنند و به ستیز با اندیشه‌های عمیق و ظریف اسلامی برخاستند.

ج. نظریه معتدل یا گروه بی‌طرف که بر نقد برخی نظریات عرفانی به‌ویژه عرفان عملی که به تصوف و فرقه‌بازی و بدعت‌ها و انحرافات انجامیده است پرداخته‌اند؛ اما معتقدند که عارفان مانند سایر طبقات فرهنگی اسلام و مانند غالب فرقه‌های اسلامی به اسلام، نهایت خلوص را داشته و هیچ سوء نیت نداشته‌اند.

استاد مطهری، نظریه سوم را که در واقع دو بخش دارد، پذیرفته است:

۱. بخشی که به معارف باطنی و عمق فرهنگ اسلامی مربوط می‌شود که به عرفان موسوم شده است.

۲. بخشی که به نظریات عرفانی برخی عارفان و کارکرد و عملکرد برخی فرقه‌های عرفانی یا صوفیه مربوط است.

وی معتقد است:

عرفان، ساحتی از ساحت‌های فرهنگ و معارف اسلامی است که نباید از آن غافل شد و لایه‌های باطنی دین مقدس اسلام در عرفان اصیل و خالص اسلامی به ظهور رسیده است؛ اگرچه عملکرد عارفان و کارکرد عرفان و تصوف نقدپذیر است: در سنجش و ارزیابی انطباق نظرهای عارفان با کتاب و سنت و فرهنگ اصیل اسلامی و نوع کارکرد عرفان و تصوف باید کارشناسان و متخصصان مربوطه بررسی و اظهار نظر کنند (همان: ۱۹۲ و ۱۹۳)؛

نتیجه آن که استاد شهید معتقد است:

عرفان اسلامی، مایه‌ها و ماده‌های اصلی خود را از اسلام گرفته است (همان: ۱۹۵). و عارفان برای آن‌ها ضوابط و اصول کشف کرده‌اند و به تدریج در فرهنگ اسلامی رشد و تکامل یافته است؛ اگرچه در تفسیر و کشف اصول و توسعه عرفان نظری و عملی تحت تأثیر جریان‌های خارج به‌ویژه اندیشه‌های کلامی، فلسفی بالآخر اندیشه‌های فلسفی اشراقی قرار گرفته‌اند (همان: ص ۱۹۶) و پس از طرح نظریه برخی فقیهان در نقد و نفی نظریات عرفانی عارفان می‌نویسند:

حقیقت این است که نظریه این گروه، به هیچ وجه قابل تأیید نیست. مایه‌های اولی اسلامی بسی غنی‌تر است از آنچه این گروه به جهل و یا به عمد فرض کرده‌اند. نه توحید اسلامی به آن سادگی و بی‌محتوایی است که این‌ها فرض کرده‌اند و نه معنویت انسان در اسلام منحصر به زهد خشک است و نه نیکان صحابه رسول اکرم آن‌چنان بوده‌اند که توصیف شد و نه آداب اسلامی محدود است به اعمال جوارح و اعضا... تعلیمات اسلامی توانسته است الهام‌بخش یک سلسله معارف عمیق، در مورد عرفان نظری و عملی بوده است (همان: ص ۱۶۷).

در این موضوع لازم است برای فهم «نسبت دین و عرفان» و امکان‌ناپذیر بودن عرفان منهای مذهب و امتیازاتی که عرفان اسلامی بر برخی عرفان‌های دیگر دارد، چند نکته محوری را از افق اندیشه و بینش استاد مطهری بیاوریم:

نکته اول: عرفان متعالی و برین در قرآن

استاد شهید پس از ذکر آیاتی از قرآن «۱۱۵ بقره، ۳ حدید» می‌نویسد:

بدیهی است که این‌گونه آیات، افکار و اندیشه‌ها را به سوی توحیدی برتر و عالی‌تر از توحید عوام می‌خوانده است؛ لهذا در حدیث کافی آمده است که خداوند می‌دانست که در آخر الزمان مردمانی متعمق در توحید ظهور می‌کنند؛ لذا آیات اول سوره الحدید و سوره «قل هو الله احد» را نازل فرمود. در مورد سیر و سلوک و طیّ مراحل قرب حق تا آخرین منازل کافی است که برخی آیات مربوط به «لقاءالله» و آیات مربوط به «رضوانالله» و آیات مربوط به وحی و الهام و مکالمه ملائکه با غیر پیغمبران مثلاً حضرت مریم و مخصوصاً آیات معراج رسول اکرم را مورد نظر قرار دهیم. در قرآن سخن از نفس اماره، نفس لوامه، نفس مطمئنه آمده است. سخن از علم افاضی و لدنی و هدایت‌های محصول مجاهده آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» در قرآن، از تزکیه نفس به عنوان یگانه موجب فلاح و رستگاری یاد شده است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا». در قرآن، مکرر سخن از حبّ الاهی مافوق همه محبت‌ها و علقه‌های انسانی یاد شده است. قرآن از تسبیح و تحمید تمام ذرات جهان سخن گفته است و با تعبیری از آن یاد کرده که مفهومی این است که اگر شما انسان‌ها «نقشه» خود را کامل کنید، آن تسبیح‌ها و تحمیدها را درک می‌کنید. به علاوه، قرآن در مورد سرشت انسان مسأله نقشه الاهی را طرح کرده است... سخن در وجود چنین سرمایه عظیمی است که می‌توانسته الهام‌بخش خوبی در جهان اسلام باشد... (همان: ص ۱۹۷ و ۱۹۸).

نکته دوم: کلمات پیامبر اکرم(ص) و احادیث و روایات، الهام بخش عرفان اصیل اسلامی کلمات رسول اکرم(ص) از جمله گفت‌وگوی او پس از ادای نماز صبح با یکی از اصحابش درباره یقین و نشانه‌هایش و نقش عبادت الاهی در تنویر دل‌ها و رساندن انسان به مقام «احسان» و «شهود» و «مکاشفه» و همچنین آموزه‌های دیگر نبوی و معارف «علوی» و «ولوی» چنان سرچشمه‌های زلال بینش‌های الاهی و گرایش‌های معنوی و هیجانات روحی و واردات قلبی و سوز و گدازها و عشق‌های آسمانی و معنوی شده است که به‌واقع الهام‌بخش عرفان اصیل اسلامی و توحید ناب و تربیت موحد کامل شده، و کافی است به نهج‌البلاغه که منشأ عرفان عمیق‌نظری و سرچشمه ژرف عرفان عملی به‌صورت گسترده شده است نگاهی بیفکنیم؛ به‌ویژه به خطبه‌های ۲۲۰ در تفسیر آیه ۲۷ نور و ۲۱۸ در تبیین اوصاف عارفان و مواضع گونه‌گون دیگر که در توحید علمی و عینی و عرفان اصولی و وصولی، دستمایه‌های شگرفت و شگفتی شده‌اند اندک توجهی داشته باشیم و به ادعیه اسلامی که قلّه‌های بلند عرفان و معنویت و سلوک و شهود را با چشم‌اندازی گسترده در معرض دید اصحاب عقل و دل نهاده‌اند، از جمله مناجات شعبانیه، دعای کمیل، دعا‌های پانزده‌گانه امام سجاد علیه‌السلام دعای عرفه و... توجه کنیم. به تعبیر استاد شهید مطهری، «آیا با وجود این همه منابع، جای این هست که ما در جست‌وجوی یک منبع خارجی باشیم؟» (همان: ص ۲۰۰)

این منابع گسترده و متنوع چنان وضوحی در آموزه‌های اخلاقی و عرفانی اسلام دارند که افرادی مانند نیکلسن انگلیسی و ماسینیون فرانسوی «که مطالعات وسیعی در عرفان اسلامی دارند و با اسلام بیگانه نیستند، صریحاً اعتراف دارند که منبع اصلی عرفان اسلامی، قرآن و سنت است (همان: ص ۲۰۱).

نکته سوم: محال و بی‌معنا بودن عرفان منهای مذهب

استاد شهید مطهری به ممتنع بودن و بی معنا بودن عرفان منهای مذهب اشاراتی دارد: اخیراً به عرفان توجه پیدا کرده‌اند از باب این که آن را فرهنگ انسانگرا می‌دانند که اساس عرفان، خدا آگاهی و تسلیم به خدا است می‌خواهند عرفان را از خدا جدا کنند و عرفان هم باشند. خیلی عجیب است! من در نوشته‌های امروز ایرانی‌ها می‌بینم به عرفان گرایش پیدا کرده‌اند. عرفان منهای خدا و مذهب! این خیلی عجیب است! امکان ندارد. امام باقر علیه السلام فرمود: «عَرَبُوا وَ شَرَّقُوا» (مجلسی، ۴۶/۳۳: ۱۳۷۲) به غرب عالم بروید، به شرق عالم بروید آخرش باید بیاید این‌جا. زانو بزنید تا حقیقت را بفهمید (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۲۵ - ۲۸).

نکته چهارم: منطق عرفانی قرآن

استاد پس از طرح و تفسیر آیه سوره نور و بحث از هدایت‌های عقلی، باطنی، وحیانی و حتی هدایت‌های حسّی که از مشکات و مصباح و زجاجه مستفاد می‌شود، به طرح سؤالی که آن چراغ هدایت در چه خانه‌ای است، پرداخته و پاسخ داده:

در خانه وجود انسان. هدایت وحی به ویژه در خانه اولیای خدا است: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛ آن‌گاه به نقل مطلبی از مرحوم آقا سید مهدی قوام که بالای منبر به تفسیر «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» (بقره (۱): ۱۱۴) پرداخته، آن‌را تطبیق کرد بر این که هر کس بدن و اندامش مسجدی برای روح او است و مانع شدن از این که این بدن، مسجدهای ذکر خدا باشد، به هر شکلی ستم است. یک شکل آن این است: «کشتن مؤمن، خراب کردن مسجد است» و بالاترینش کشتن اولیای خدا است» فرموده است: «خیلی خوشم آمد» (همو، ۱۳۶۹: ۱۲۱).

سپس استاد در تفسیر آیه یاد شده سوره نور فرموده است:

در این خانه‌ها، صبح و شام [تسبیح خدا می‌شود] مفسرین گفته‌اند: مقصود این است که علی‌الدوام تسبیح و ذکر خدا می‌شود، نه فقط صبح و شام و بقیه‌اش به غفلت می‌گذرد. مسَبِّح

چه کسانی هستند؟ تعبیر قرآن را ببینید: «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله». مقصود از کلمه «رجال» همان‌طور که مفسرین گفته‌اند، این نیست که یعنی «نه زن‌ها» بلکه به اصطلاح «الغاء خصوصیت» می‌شود، و به علاوه، عنایت روی این است که یعنی «با همتانی» بزرگ همتانی که تجارت و خرید و فروش، آن‌ها را از یاد حق باز نمی‌دارد؛ البته تجارت و بیع به عنوان مثال است؛ یعنی شغل و کار و تدریس و معلمی و وعظ و خطابه و بنایی و معماری و طبابت و غیره هم از همین قبیل است. مردهایی که کارشان آن‌ها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. از این‌جا تفاوت منطق عرفانی قرآن با خیلی از عرفان‌ها روشن می‌شود. قرآن نمی‌گوید مردانی که از کار و تجارت و بیع و بنایی و معماری و آهنگری و نجاری و معلمی و خلاصه «وظایف» دست برمی‌دارند و به ذکر خدا مشغول می‌شوند. می‌فرماید: آن‌ها که در همان حالی که اشتغال به کارشان دارند، خدا را فراموش نمی‌کنند. یگانه چیزی که هیچ وقت او را فراموش نمی‌کنند، خدا است. یک چنین آدمی واقعاً بدن او مسجد است؛ چون همیشه در این بدن، یاد خدا و ذکر خدا و تسبیح خدا است. همه کارهای درستی که دیگران می‌کنند، او هم می‌کند؛... اما تفاوت در این است که او در عین اشتغال به کارش یک لحظه از خدا غافل نیست... (همو، ۱۳۷۵: ج ۴، ص ۱۲۱ - ۱۲۴).

نکته پنجم: اساس عرفان اسلامی

اساس عرفان اسلامی بر دو محور «خودشناسی» و «خودسازی» یا «خودآگاهی و خداآگاهی» قرار دارد که فرهنگ اسلامی مملو از مباحث معرفتی و آموزه‌های عمیق و دقیقی در ساحت خودشناسی و تهذیب نفس و خودسازی است و بر محور خودآگاهی، به ویژه «خودآگاهی عرفانی» تکیه مؤکد دارد. استاد شهید مطهری در مواضع گوناگون از جمله انسان در قرآن (همو، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۲۵ - ۲۸)، سیری در نهج البلاغه (همو، ۱۳۶۰: ص ۲۷۶ - ۳۰۵) به آن پرداخته و از خود فراموشی، خدا فراموشی، خود زیانی، خود باختگی، با خود بیگانگی و... بر حذر داشته و این عوامل را آفات خودآگاهی و خودیابی دانسته است و از عوامل رشد؛

فلاح، سعادت و کمال نیز یاد خدا، عبادت و پرستش الاهی، خدمت به محرومان، توکل، صبر، شرح صدر و تقوا را نام برده است (همان، ۱۳۶۸: ص ۲۱۰ - ۲۵۴).

برخی اصول نظری عرفان از دیدگاه استاد شهید مطهری

۱. وحدت وجود: استاد شهید با قلمداد کردن رکن اصیل عرفان اسلامی، یعنی «توحید» و تفسیری که عارفان از آن ارائه داده‌اند، یعنی هستی‌شناسی عرفانی یا جهان‌بینی عرفانی که بر «توحید ناب» مبتنی است و شناخت و شهود توحید یا توحید علمی و عینی عرفانی (همان، ۱۳۶۲: ص ۱۸۶ - ۱۹۱) در مواضع متعدّد به تبیین «وحدت وجود» از منظر فلسفی و عرفانی یا با رویکردهای عقلانی و کشفی پرداخته است. که به برخی مواضع با نگرش و روش عرفانی اگر چه به زبان فلسفی و عقلانی می‌پردازیم:

اصول وحدت و تصوّف بیش از همه جا در قرآن ذکر شده، و همچنین پیغمبر می‌گوید که خداوند می‌فرماید: چون بنده من در اثر عبادت و اعمال نیک دیگر به من نزدیک شود، من او را دوست خواهم داشت؛ بالتّیجه من گوش او خواهم بود که با من بشنود و چشم او خواهم بود که با من می‌بیند و زبان و دست او خواهم بود که به توسط من می‌گوید و می‌گیرد. اوّل بیاییم سراغ مسأله «وحدت وجود» که گفتیم محور، جهان‌بینی عرفانی است. اصلاً «وحدت وجود» چیست؟ وحدت وجود از آن اندیشه‌هایی است که کم‌تر کسی به عمق این اندیشه پی برده و پی می‌برد. این را دیگر بدون تعارف باید گفت بعضی به هر چیزی که می‌رسند، می‌گویند وحدت وجود. این هم یک وحدت وجود! حالا ما با لفظش کار نداریم ممکن است هر مکتبی را اسمش بگذارند وحدت وجود! اما ببینید مثل اصالت وجودی است که در اگزستانسیالیسم الان دارند می‌گویند ما خودمان در فلسفه اسلامی مبحث گسترده‌ای داریم به نام اصالت وجود یک چیز کمی هم این‌ها دارند. خوب اسمش را می‌خواهند بگذارند اصالت وجود. کسی دعوا ندارد؛ یعنی در انحصار کسی نام نیست و به نام خودش کسی ثبت نکرده است. بسیار بسیار کمند افرادی که بتوانند تصوّر صحیحی از «وحدت وجود» که عرفا دارند،

داشته باشند از مستشرقین گرفته و غیرمستشرقین شما می بینید همیشه مستشرقین. و علمایی از غیرمستشرقین خودمان این «وحدت وجود» را چیزی تعبیر می کنند به نام حلول و اتحاد، در صورتی که حلول و اتحاد، ضدّ وحدت وجود است. به قول شبستری:

حلول و اتحاد این جا محال است که در وحدت دویی عین ضلال است منتهاش می گوید: خوب اگر اتحاد نیست، حلاج چطور گفته است «انا الحق»؛ پس معنای «انا الحق» اتحاد است. خیر آقا! «انا الحق» همه جا اتحاد نیست. نه اتحاد است و نه حلول (مطهری، ۱۳۶۵: ص ۱۴۱).

استاد شهید در اهمّیت تصوّر دقیق و درست از مقوله ها و مفاهیم ماوراءالطبیعی می نویسد: می گویند: درست هم می گویند: اشکال مسائل ماوراءالطبیعی در مرحله تصوّر است، نه در مرحله تصدیق؛ یعنی عمده این است که ذهن بتواند تصوّر صحیحی از آن معانی پیدا کند و پس از آن که چنین توفیقی یافت، تصدیق کردن آن ها بسی آسان است برخلاف سایر علوم که تصوّر معانی و مفاهیم آن ها آسان است و هر مشکلی هست در مرحله تصدیق و اثبات است و هم از این جهت است که ورود در این فن را جز برای افراد خاصّی روا نمی شمارند. اندیشه ای به وسعت اقیانوس و قریحه ای به لطافت نسیم صبحگاهی باید فی المثل محتوای قاعده بسیط الحقیقه را در خود جای بدون آن که آسیبی به مظروف خویش برساند؛ از این رو اکثر اشتباهاتی که رخ می دهد؛ از نرسیدن به مدعا و خوب تصوّر نکردن است (مطهری، ۱۳۶۰: ص ۳۶). توحید عارف، یعنی موجود حقیقی، منحصر در خدا است. جز خدا هر چه هست، «نمود» است، نه «بود». توحید عارف یعنی «جز خدا هیچ ندیدن» (همو، ۱۳۶۲: ص ۱۸۸).

۲. سلوک و شهود: اساس عرفان در حقیقت در نسبت و قیاس به کمال مطلق و نیل به مقام قرب و لقاء الاهی و دست یازی به وصال یار و دلبر و دلداری، همانا در «عرفان عملی» متجلی می شود که به «سیر و سلوک» موسوم، و در آن، سالک، مسلک، مسلوک الیه یا رونده، راه و

هدف تعبیر شده است و اگر انسانی از مفهوم و دانش‌های حصولی و حتی عرفان علمی عبور کند و تعین‌ها را رها سازد و «اسقاط اضافات» کند. به تعبیر شیخ محمود شبستری (۱۳۶۲: ص ۱۰۵).

نشانی داده‌اند اندر خرابیات که «التوحید اسقاط الاضافات»

و به تعبیر استاد، علامه حسن‌زاده آملی (۱۳۶۴: ص ۳۰۲)،

در آن رؤیای شیرین سحرگاه که «التوحید آن تنسی سوی الله»

و به بیان شیوا و شیرین استاد شهید مطهری، «سالک برای رسیدن به قلّه منبع انسانیت، یعنی

«توحید»، باید آن‌ها را انجام و مسیر را با ضوابط و چگونگی‌ها دانسته و داشته باشد تا با طیّ

مقامات و منازل و انجام اموری متناسب با مراحل به کمال مقصود نائل گردد» (مطهری،

همان: ص ۱۸۷ - ۱۱۸)؛ لذا درگذر از مفهوم به مشهود و حصول به حضور و قیل و قال به

«حال» سالک خود «مسلک» یا رونده خود «راه» نیز خواهد شد و به سوی هدف یا مسلوک

ایه در حرکت است تا به مقام فنای فی‌الله و بقای باللّه باریابد و از درگاه به بارگاه عبور

نماید (مطهری، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۱۶۸).

در هر حال، سیر استکمال وجودی انسان از ابتدا تا انتها از آغاز تا انجام یعنی وصول به مقام

توحید ناب و انسان کامل شدن که به طیّ «طریقت» الهی ممکن و میسر می‌شود تا به کوی

حقیقت قدم نهد، همانا «سیر و سلوک» تا منزل «شهود» نامیده شده، و در همین مقام است که

مقوله «شریعت»، «طریقت» و «حقیقت» مطرح می‌شود و از امّهات مباحث سلوکی عرفان و

عارفان است و استاد شهید مطهری در مواضع متعدّد مقوله سیر و سلوک، اسفار اربعه

عرفانی، مختصات و اوصاف انسان کامل و شریعت، طریقت و حقیقت را مطرح کرده است

و در مجموع می‌نویسد:

عارف که کمال را در رسیدن می‌داند نه در فهمیدن، برای وصول به مقصد اصلی و عرفان حقیقی، عبور از یک سلسله منازل و مراحل و مقامات را لازم و ضروری می‌داند و نام آن را «سیر و سلوک» می‌گذارد (همو، ۱۳۶۲: ص ۲۲۶).

۳. ریاضت: «ریاضت» در حقیقت، تمرین و آماده سازی «روح» است که به تعبیر استاد شهید مطهری (ره) استفاده از اهداف سه گانه ریاضت که شیخ‌الرئیس، ابوعلی سینا آن را در نمط نهم اشارات مطرح ساخته متوجه به سه هدف است که یکی از آن سه هدف، به امور خارجی یعنی غفلت زدایی و رهایی از شواغل و عوامل غفلت مربوط می‌شود و دومی به انتظام قوای درونی و از بین بردن آشفتگی‌های روحی که از آن به رام ساختن نفس اماره برای نفس مطمئنه تعبیر شده و سه دیگر به نوعی تغییرات کیفی مربوط می‌شود که به باطن روح ارتباط داشته و از آن به «تلطیف سر» تعبیر شده است؛ پس ریاضت، تن دادن به یک سلسله اعمال است که در آن، انجام واجبات و ترک محرمات اصالت دارد تا روح را برای اشراق نور معرفت آماده سازد.

استاد در جای دیگری می‌فرماید:

سالک از آن جهت که رونده است و با پای خود باید این راه را طی کند، لازم است خود را آماده کند. نام این تهیو و آمادگی، «ریاضت» است تا تزکیه نفس نموده و به مقام «تخلیه» دل از غیر خدا و وارستگی و انقطاع از ماسوای الاهی برسد و به تدریج بتواند گرایش‌های عالی وجودش را بر گرایش‌های دانی وجود خود یا عقل را بر شهوت حاکم نماید و در صحنه کشمکش‌های قوای سفلی و علوی، جنبه سفلی نفس که نفس اماره نامیده می‌شود را مطیع و تسلیم جنبه علوی و عقلی گرداند که نفس مطمئنه نامیده می‌شود و باریاضیت و تمرین نفس آهسته آهسته آماده دریافت انوار و تجلیات الاهی بشود که زهدورزی و عبادت‌گرایی و موعظه‌پذیری و عقل لطیف و عشق عقیف، دستمایه‌های او در رسیدن به مقاصد بلند عرفانی

هستند [استاد درباره هر کدام از زهد، عبادت، موعظه، و عقل ظریف و عشق حقیقی، مباحث عمیق و آنیق فراوانی را ارائه داده است] (۱۳۶۵: ص ۱۶۹ و ۱۷۰)؛

پس ریاضت، تلاش بی‌امان، مجاهده و تحمل مشقّات راه و عمل به شریعت در طیّ طریقت الاهی تا رسیدن به حقیقت است که به تعبیر استاد شهید، «همان تمرین‌ها و مجاهدت‌هایی است که عارف انجام می‌دهد. این مجاهدت‌ها زیاد است و عارف باید منازل را در این خلال طی نماید» (مطهری، ۱۳۶۲: ص ۲۳۸)

۴. عشق و محبّت: استاد شهید در بحث منازل و مقامات و مقوله ریاضت با استفاده از نمط نهم اشارات از عشق و انواع آن، یعنی حقیقی و مجازی سخن به میان آورده و بر اساس دیدگاه حکیمان تعریفی از آن ارائه داده است:

عشق حقیقی یعنی عشقی که معشوقش حقیقی است؛ زیرا حقیقت مطلق و جمیل بالذات است، و آن همانا عشق کمّالین است به حق، و اما عشق مجازی یعنی عشقی که معشوقش مجازی است یعنی جمال و کمال که در معشوق هست از آن خود وی نیست، عاریت است. عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود عشق آن بگزین که جمله انبیاء یا بافتند از عشق او کار و کیا عشق مجازی بر دو قسم است: نفسانی و حیوانی، عشق حیوانی همان است که هدف وی اعمال شهوات است...؛ اما عشق نفسانی عبارت است از علاقه به حسن و شمائل معشوقش که منشأش یک نوع سنخیتی است بین نفس عاشق و نفس معشوق (همان: ص ۲۳۴).

استاد عشق و محبّت حقیقی و عشق عقیف را که از نوع عشق نفسانی و روحی باشد، از ضروریات سیر و سلوک و عرفان عملی می‌داند و با وام‌گیری از تعبیر شاعران فارسی، آنرا «اکسیر» یا کیمیایی می‌داند که قدرت تبدیل داشته و انسان حاکمی را فوق افلاکی می‌کند. او می‌نویسد:

عشق است که دل را دل می‌کند (همو، ۱۳۷۸: ۲۴۴/۱۷)، و آثاری برجای می‌گذارد که عبارتند از:

۱. نیرو و قدرت؛
 ۲. چالاک سازی انسان سنگین و تنبل؛
 ۳. تیزهوش نمودن انسان کودن؛
 ۴. بخشنده کردن بخیل؛
 ۵. شکیبیا ساختن انسان کم طاقت و ناشکیبا؛
 ۶. ایجاد رقت و لطافت در روحی که غلظت و خشونت پیدا کرد؛
 ۷. متوحد کردن و متمرکز ساختن فردی که متشتت و متفرق است از نظر نیروهای وجودی‌اش؛
 ۸. الهام‌بخش و فیض رساننده است؛
 ۹. بیدارکننده قوای خفته؛
 ۱۰. آزاد سازنده قوای بسته شده و مهار گشته؛
 ۱۱. مکمل نفس و ظاهرکننده استعدادهای حیرت‌انگیز باطنی؛
 ۱۲. تصفیه‌گر روح از مزیح‌ها و خلط‌ها است؛
 ۱۳. انسان را از خودی و خودپرستی رها می‌سازد و موجب توسعه وجودی انسان و عامل بزرگ اخلاقی و تربیتی است؛
 ۱۴. از عالم محدود به عالم نامحدود رهنمون می‌شود و حجاب ماده و طبیعت را پاره می‌کند (همان: ص ۲۵۴ - ۲۴۴).
- به هر حال، عشق حقیقی از نظر استاد، مقدمه حیات معنوی و سلوک عرفانی بوده و سازنده، سوزنده و گدازنده است و «شاهکارهای زیبا، مولود دو عامل عشق و مصیبت است» (همو، ۱۳۷۷: ۱۰۸/۷ و ۱۰۹)

در موضعی دیگر آورده است:

... از آنجا که زیبایی وجود دارد، عشق و طلب هم هست و خود زیبایی موجد جنبش و حرکت است (همان، ص ۵۷۰)،

و در زمینه عشق حقیقی و مجازی و تفاوت‌های آنها با هم و رابطه عقل و عشق در مسیر تکاملی انسان، مطالب فراوانی است که این مقال و مقاله بیش از این مجال بحث و بررسی آنها را نمی‌دهد؛ نتیجه آن که استاد شهید مطهری، ۱. عشق به خدا یا محبوب حقیقی؛ ۲. عشق به اولیای الهی و انسان‌های کامل را که در قرآن با واژه‌های محبت، مودت، وُد و... موسوم و معروف شده است، عامل استکمال وجودی و زمینه‌ساز رشد و فلاح و کمال‌یابی انسان سالک، و از ضروریات اجتناب‌ناپذیر عرفان عملی می‌داند که در موضوع محبت و عشق و پیر راه و پیر مغان و انسان کامل قرار می‌گیرند (همو، ۱۳۷۷: ۱۶ / ۲۵۰ - ۲۵۵ - و ۱۳۶۲: ۱۸۷ - ۱۸۹ و ...)

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انسان کامل، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، سال ۷۵.
۴. آشنایی با قرآن، ج ۱، سال ۶۹.
۵. آفتاب احیاگران، محمد جواد رودگر، انتشارات قبلی، قم، ۸۰.
۶. آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات جامعه مدرسین، قم، سال ۶۲.
۷. انسان و ایمان، مرتضی مطهری، صدرا، تهران، سال ۶۷.